

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

سخن شیخ انصاری

بحث در جریان استصحاب در بحث اقل و اکثر است، عرض کردیم که مرحوم شیخ در رسائل سه بیان برای استصحاب دارند، بیان اول و دوم را در درس گذشته عرض کردیم.

بیان سوم: بیان سوم این است که مستصحب را جزئیت قرار می‌دهند، شك می‌کنیم که آیا سوره جزئیت دارد یا خیر، عدم جزئیت سوره را استصحاب می‌کنیم. در بیان اول مستصحب ما عدم وجوب الأكثر بود، در بیان دوم مستصحب عدم وجوب الجزء المشكوك بود، یعنی عدم وجوب این سوره. بعبارة أخرى در بیان اول و دوم مشترك بودند در اینکه مستصحب روی حکم می‌آمد. منتهی در بیان اول عدم وجوب الأكثر، در بیان دوم عدم وجوب الجزء. اما در بیان سوم مستصحب روی وجوب نمی‌آید، می‌گوئیم شك می‌کنیم آیا سوره جزء أم لا، استصحاب کنیم عدم جزئیت را.

شیخ در اشکال به این استصحاب می‌فرماید مراد از جزئیت چیست؟ دو احتمال وجود دارد؛ یکی اینکه مراد از جزئیت، جزئیت سوره برای مرکب واقعی باشد، بگوئیم نماز يك مركب واقعي است مثل سایر مرکبات، اما نمی‌دانیم این جزء برای آن مرکب واقعی جزئیت دارد یا نه؟ این شيء برای آن جزئیت دارد یا نه؟ شیخ می‌فرماید اگر این مراد باشد، یعنی استصحاب کنیم عدم جزئیت سوره را برای مرکب واقعی، اشکال این استصحاب این است که این جزئیت از امور حادثه‌ای مسبوق بالعدم نیست، نمی‌توانیم بگوئیم يك وقتي مركب واقعي بوده، این سوره جزئیت نداشته، حالا هم آن مرکب هست و این سوره جزئیت ندارد. يك امر حادث مسبوق بالعدم نیست تا قابلیت استصحاب داشته باشد و استصحاب در اموری جریان پیدا می‌کند که حادث و مسبوق به عدم باشد، اینجا نمی‌توانیم بگوئیم يك مركب واقعي يك زمان بوده و این سوره جزء آن نبوده، چنین زمانی نداریم، چنین چیزی نداریم. یا تعبیر کنیم بگوئیم این عنوان از امور حادثه نیست بلکه از امور ازلیه است و در ازل یا مرکب این جزء را دارد یا ندارد! اصلاً وقتی فرض کردیم مركب واقعي است، مثل سایر مرکبات واقعه، يك مركب واقعي در عالم خارج، اگر شما شك کنید يك شئي جزء او هست یا خیر؟ می‌گوئیم از ازل یا این مرکب این جزء را دارد یا ندارد، نمی‌توانیم زمانی را تصویر کنیم، بگوئیم زمانی بوده، این مرکب واقعی، این جزء را نداشته حالا هم بگوئیم این جزء را ندارد، چنین چیزی وجود ندارد.

پس اشکالش این است که یا بگوئیم این يك امر ازلي تكويني است که از ازل و در تکوین یا این مرکب واقعی این جزء را دارد یا ندارد؟ یا بگوئیم این حالت سابقه ندارد، يك زماني باشد این مرکب واقعی در آن زمان بوده باشد و این جزء نداشته باشد چنین چیزی ندارد.

احتمال دوم؛ شیخ می‌فرماید بگوئیم مراد از این جزئیت، جزئیت برای مأمور به است، یعنی ما کاری نداریم به اینکه نماز مرکب

واقعي است، يعني نمي‌گوئيم اصلاً مركب واقعي است. مي‌گوئيم نماز مأمور به است نمي‌دانيم شارع در حيني كه اين نماز و مركب را به عنوان مأمور به قرار داد آیا اين سوره را جزء او قرار داد يا نه؟ استصحاب كنيم عدم جزئيت سوره براي مأمور به را، مرحوم شيخ مي‌فرمايد اگر مراد اين باشد برمي‌گردد به همان بيان اول استصحاب، يعني ما در بيان اول استصحاب مي‌گفتيم شك داريم كه مولا از اول واجب فرمود؟ آیا اكثر را واجب كرد يا نه؟ در بيان اول مسئله را روي نفي وجوب اكثر مي‌آورد، استصحاب كنيم عدم وجوب اكثر را، كه اشكالاتش را شيخ بيان كردند، مي‌فرمايد اينجا هم اگر مراد از نفي جزئيت، نفي جزئيت براي مأمور به باشد نه نفي جزئيت براي مركب واقعي، اين برمي‌گردد به همان بيان اولي كه در استصحاب ذكر كرديم و همان اشكالاتي كه در آنجا بود در اينجا هم جريان پيدا مي‌كند.

مرحوم شيخ مي‌فرمايد يك حدّ وسطی هم بين اين مركب واقعي و اين مأمور به وجود دارد و استصحاب را روي اين بيان، يعني روي بيان حدّ وسط بين مركب واقعي و مأمور به ذكر مي‌كنند و بعد با «اللهم إلا أن يقال» هم به آن اشكال مي‌كنند، بيان شيخ چيست؟ شيخ مي‌فرمايد اين اجزاء در نماز هيچ کدامشان ارتباطي با هم ندارند، يك اجزاء متباینه است، وقتي مي‌گوئيم شارع آمده اينها را مأمور به قرار داده يعني شارع مي‌آيد در اينجا اين اجزاء مأمور به را يك تركب جعلي مي‌دهد، يعني تركيب واقعي اينجا وجود ندارد، شارع براي اين اجزاء تركيب را جعل مي‌كند. تركب جعلي يعني چه؟ به اين معناست كه شارع و آمر مجموع را به عنوان شيء واحد ملاحظه مي‌كند، از اول تا آخر نماز شارع مجموع را لحاظ مي‌كند به عنوان شيء واحد. در آن بيان اول بحث اين بود كه بگوئيم نماز يك مركب واقعي است، مثل آب كه مركب از دو جزء است، ساير مركبات خارجي است، بگوئيم نماز هم مثل آن است. در بيان دوم مسئله تركب اصلاً لحاظ نمي‌شود، مي‌گوئيم شارع يك چيزهاي را مأمور به قرار داده، تكبير را مأمور به قرار داده، قيام و قرائت را مأمور به قرار داده، نمي‌دانيم سوره را مأمور به قرار داده يا نه؟ آن هم بيان دوم.

اما اينكه شيخ مي‌فرمايد به عنوان حدّ وسط بين بيان اول و بيان دوم است يعني از يك طرف مسئله مأمور به بودن اين اجزاء ملحوظ باشد و از طرف ديگر بگوئيم شارع علاوه بر اينكه اينها را مأمور به قرار داده، تكبير الإحرام، قيام و ... ، اينها را مأمور به قرار داده، براي همه‌اش يك تركب جعلي اعتبار فرموده، تركب جعلي يعني همه را لحاظ کرده به عنوان يك شيء واحد، لحاظ فرموده به عنوان يك امر واحد، حالا اگر به رسائل مراجعه كنيد شايد اين بيان يك مقداري اجمال داشته باشد، اين حدّ وسط و اين فرض سومي كه شيخ بيان مي‌كند مراد اين است كه در فرض اول بايد بگوئيم نماز مانند ساير مركبات خارجيه است، در فرض دوم مي‌گوئيم اصلاً بحث تركب در كار نيست، شارع يك چيزهاي را واجب کرده، تكبير الإحرام، قيام، قرائت، نمي‌دانيم سوره را هم واجب کرده يا نه؟ مي‌آئيم استصحاب مي‌كنيم عدم جزئيت سوره للمأمور به را، اما در اين بيان سوم يك حدّ وسطی است بين بيان اول و بيان دوم، يعني از يك طرف مي‌گوئيم تمام اينها عنوان مأمور به را دارد، يك. از طرفي مي‌گوئيم تركب هم در آن لحاظ شده، تركب جعلي است، يعني تركب واقعي نيست، جعلي است يعني شارع تمام اين اجزاء را به عنوان يك شيء واحد لحاظ کرده است.

در سوره مسئله اينطور مي‌شود كه آیا شارع سوره را با بقیة الأجزاء لحاظ کرده يا خير؟ ما مي‌دانيم شارع تكبير الإحرام را همراه با بقیة الأجزاء لحاظ فرموده، مي‌دانيم قيام را همراه با بقیة الأجزاء لحاظ فرموده، حمد و فاتحة الكتاب و ركوع را با بقیة الأجزاء لحاظ فرموده، اما شك مي‌كنيم آیا سوره را با بقیة الأجزاء به عنوان امر واحد لحاظ کرده يا نه؟ شك ما در سوره به اين لحاظ برمي‌گردد، مي‌گوئيم استصحاب مي‌كنيم «عدم لحاظ السورة مع ساير الأجزاء امراً واحداً».

ابتدا انسان احساس مي‌كند كه شيخ مي‌خواهد بگويد اين استصحاب درست است، يعني شك مي‌كنيم آیا سوره مع ساير الأجزاء به عنوان امر واحد و مركب واحد لحاظ شد يا نشد؟ استصحاب مي‌كنيم عدم تعلق لحاظ را، حالا آیا اين اشكال دارد يا نه؟ اين استصحاب هم اشكال دارد و اشكالاتش اين است كه لحاظ يك موضوع شرعي نيست، اين لحاظ يك امر مجعول نيست كه خودش موضوع براي اثر شرعي باشد، به عبارت ديگر استصحاب در احكام شرعي جريان پيدا مي‌كند، يا در موضوعاتي كه داراي اثر شرعي است، لحاظ يك امر مربوط به مولاست، آیا مولا اين سوره را همراه با ساير اجزاء امراً واحداً لحاظ کرده يا خير؟ اين

لحاظ يك امر تكويني و نفساني مربوط به مولاست، يك امر مجعول نیست تا ما بخواهیم او را استصحاب كنیم، لذا این استصحاب هم اشكال دارد.

سخن مرحوم نائینی

از اینجا باید منتقل شویم به کلام مرحوم نائینی، عرض کردم امّهات استصحابی هم که مرحوم نائینی بیان کرده همان است که مرحوم شیخ فرموده، اما حالا مرحوم نائینی يك مقدار مفصلتر، دیروز عرض کردیم شقوق بیشتری را متعرض شده، مرحوم نائینی ابتدا مستصحب را یکی از این دو امر قرار می‌دهد؛ (1) عدم وجوب الجزء المشكوك (2) عدم وجوب الأكثر. بالآخره شما هر جا کسی بخواهد استصحاب کند می‌گوئید چه چیز را می‌خواهید استصحاب کنید و مستصحب چیست؟

نائینی می‌فرماید در اینجا مستصحب یا عدم وجوب جزء المشكوك است، می‌گوئیم این سوره قبلاً واجب نبود الآن هم استصحاب كنیم عدم وجوب او را، این يك. دوم اینکه بیاوریم روی مركب و مجموع، بگوئیم این مجموع ده جزئی، صلاة دارای سوره، این مجموع قبلاً واجب نبود و الآن هم استصحاب كنیم عدم وجوب آن را، آن وقت نائینی می‌فرماید هر يك از این دو تا سه صورت دارد: يك اینکه این عدم را اینقدر به عقب ببریم که بشود عدم ازلی، بگوئیم در ازل این جزء مشكوك واجب نبود و حالا هم نیست، در ازل این اکثر مجموع واجب نبود حالا هم نیست، این يك. دو: اینکه این عدم را ببریم به زمان قبل از بلوغ مكلف و بگوئیم قبل از اینکه این مكلف بالغ شود واجب نبود و الآن هم واجب نیست. سه: عدم را يك مقدار نزدیکتر قرار بدهیم بگوئیم قبل از اینکه وقت نماز بشود، نمازی واجب نبوده و این مجموع واجب نبوده، این جزء مشكوك واجب نبوده، الآن هم استصحاب كنیم، پس این شش مورد. آن وقت می‌فرمایند آن استصحاب عدم ازلی یا به نحو عدم نعّی است یا به نحو عدم محمولی است، یعنی يك مورد از هر يك از اینها می‌شود دو صورت. بعد نائینی می‌فرماید علت جریان عدم استصحاب در بعضی‌هایش حالت سابقه ندارد، در بعضی‌هایش اثر شرعی ندارد، در بعضی از آنها هم از دو جهت اصل مثبت است که اینها را توضیح می‌دهیم و بیان می‌کنیم، حالا از میان این هشت صورت عمده‌تاً این چند صورتی است که می‌خواهیم ذکر كنیم، يك می‌آیم در استصحاب عدم وجوب جزء مشكوك، آن هم به نحو عدم ازلی، سؤال: آیا می‌توانیم بگوئیم سوره از ازل واجب نبوده؟! الآن هم که می‌خواهیم نماز بخوانیم شك می‌کنیم شارع سوره را واجب کرده یا نه؟ استصحاب كنیم عدم وجوب این جزء مشكوك را به نحو عدم ازلی، عرض کردیم این دو نوع است، یکی عدم نعّی است، عدم نعّی یعنی همان مفاد كان ناقصه است، یعنی اینکه باید بگوئیم يك مركبی قبلاً بوده و این سوره به عنوان واجب در او نبوده، اینجا شما متوجه می‌شوید بلا فاصله می‌گوئیم این حالت سابقه ندارد، نمی‌توانیم بگوئیم در ازل شارع مقدّس يك مركبی را واجب فرموده اما در آن مركب سوره نبوده، الآن شك می‌کنیم سوره را در آن واجب کرده یا نه؟ عدم وجود سوره را استصحاب كنیم.

به نحو عدم نعّی و كان ناقصه که كان ناقصه یعنی بگوئیم كان في الأزل این مركب واجبا و لم يجب فيه السورة، الآن هم استصحاب كنیم عدم وجوب سوره را که می‌گوئیم چنین چیزی اصلاً حالت سابقه ندارد. عمده عدم ازلی به نحو عدم محمولی و كان تامه، كان تامه با انتفاع موضوع هم سازگاری دارد که بگوئیم در ازل نه خود مركب و نه این سوره هیچ کدام واجب نبوده، نه اینکه بگوئیم مركبی بوده و این سوره در آن واجب نبوده! به نحو عدم محمولی. آیا این استصحاب جاری است یا نه؟ بگوئیم این سوره در ازل واجب نبوده و الآن هم واجب نیست، نائینی می‌فرماید این دو اشكال دارد؛ اشكال اول اینکه این اصل مثبت است، شما می‌خواهید بگوئید این سوره واجب نبوده، بعد از این می‌خواهید بگوئید الآن می‌گوئیم سوره واجب نیست پس اقل واجب است هذا اصل مثبت، ما با استصحاب عدم وجوب سوره بخواهیم وجوب اقل را اثبات كنیم می‌شود اصل مثبت.

پس اگر ما بخواهیم با استصحاب عدم وجوب سوره بگوئیم فقط اقل واجب است، می‌شود اصل مثبت، اما اشكال دوم که این اشكال دوم نائینی منشأ شده برای خیلی از بحث‌هایی که به آن اشاره می‌کنیم. نائینی می‌فرماید شما می‌گوئید استصحاب عدم وجوب سوره، یعنی عدم جعل. نائینی می‌فرماید عدم جعل اثری ندارد، می‌فرماید آنچه که آثار شرعیّه و عقلیه بر او بار می‌شود مجعول است نه جعل. از چیزهایی که مرحوم نائینی در اصول درست کرده و قبل از مرحوم نائینی - لا اقل - من یادم نمی‌آید بوده

باشد تفکیک بین جعل و مجعول است، شارع الآن می‌فرماید «لله علي الناس حج البيت من استطاع عليه سبيلاً»، الآن جعل وجوب حج را و بعد مستطیع، این جعل اثری ندارد تا مجعول فعلیت پیدا نکند! اگر در عالم خارج يك مستطیع موجود نشود، به اصطلاح مرحوم نائینی این تکلیف در مقام جعل باقی می‌ماند. مجعول باید در عالم خارج باشد، فعلیت پیدا کند، هم‌ه‌ی آثار، یعنی وجوب اطاعت بر مجعول مترتب است، وقتی این شخص در عالم خارج مستطیع شد، حالا وجوب حج ذمه‌ی او را می‌گیرد و عقل می‌گوید باید امتثال کنی، می‌فرماید «لأن الآثار الشرعیة بل العقلیة من الإطاعة و العصیان و استحقاق الثواب و العقاب تترتب وجوداً و عدماً علي الحكم المجعول لا علي الجعل بما هو جعل إلا بلحاظ استتباعه للمجعول»، مگر اینکه جعل مستتبع مجعول باشد، لذا نائینی می‌فرماید استصحاب عدم جعل اثری ندارد مگر اینکه اول بیاید اثبات کند عدم مجعول را، باز خود این می‌شود اصل مثبت، چون مجعول از آثار شرعی‌ه‌ی جعل نیست بلکه از آثار عادی برای جعل است.

پس نائینی می‌فرماید شما می‌خواهید بگوئید شارع جعل نکرده، اینکه جعل نکرده جعل شارع و عدم جعل شارع اثری ندارد الا بلحاظ المجعول، مجعول ما چیست؟ مجعول ما آن عدم وجوب در مأمور به خارجی است، پس باید بگوئیم این عدم جعل اول اثبات می‌کند عدم مجعول را، این خودش يك اصل مثبت، بعد که اثبات کرد عدم مجعول را، اثبات کند اقل واجب است که می‌شود اصل مثبت دوم. پس اشکال دوم نائینی این است که استصحاب عدم جعل گرفتار دو اصل مثبت است، يك عدم جعل اول اثبات کند عدم مجعول را، دوم اینکه وجوب اقل را اثبات کند. پس گرفتار دو اصل مثبت می‌شود. این يك قسمت از کلام مرحوم نائینی

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين